بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 28/1/1387

محصّل عرض ما این شد که یکسری ظهوراتی دارد که اقتضا عدم ظهور میکند ،یکسری ظهورهایی هم هست که اقتضاء تداخل میکند و اینها ما تا به حال یک دلیل قاطعی برای ترجیح یکی بر دیگری به نحو کلی به نظر ما نرسید این مطابی بود که قبلا عرض کردیم،ظهوراتی که مقتضی تداخل هست و مقتضی عدم تداخل هست یکسری تقریباتی بود که مرحوم نائینی داشتند که جمله شرطیه ظهور در استقلال در سببیّت دارند و از آن زاویه دید بحث را دنبال کردن ، که ما عرض میکردیم که همچین ظهوری را به آن نحوی که ایشان ملتزم شدن به نظر ما نرسیده است ، علیّت تامه هم اگر شرط داشته باشد به نحوی که حتما خود شرط علت تامه باشد نیست ملازم علت تامه هم باشد کافی است و این آن نتیجه گیری که ایشان میخواهند بگیرند را نمیگیرد که آن بحثهاش گذشت ،مرحوم اخوند تقریبشان حدوث عند الحدوث بود ،گفتن جمله شرطیه ظهور در حدوث عند الحدوث دارد و سایر مقدمات دیگری را که باید ضمیمه میشد تا نتیجه گیری بشود،ما عرض کردیم که آن تقریب تقریب درستی است حدوث عند الحدوث، اینجا یک اشکالی احیانا درلابلای فرمایشات آقایون مطرح شده در تقریرات درس مرحوم بروجردی که به عنوان حاشیه کفایه نوشته شده در لابلاش اشاره شده که ما حدوث عند الحدوث را ظهورش را قبول نداریم مرحوم آقای حائری در مبانی الاصول فرمودند که ما حدوث عند الحدوث را قبول نداریم ،یکسری استدلالاتی اینجا آوردن ،ایشان حدوث عند الحدوث را انکار میخواهنند بکنند که ما دلیلی نداریم که جمله شرطیه دلالت بر حدوث عند الحدوث میکند بعد مثالهایی میزنند شما اگر گفتید السمّ مهلکٌ و السمّ یهلک آیا این معناش این هست که سمّ هلاکت بالفعل و مستند به سم ایجاد میشود که این شکلی است یا مطلب چنین نیست، البته واقعش این است که ایشان این را اشکال بر حدوث عند الحدوث ذکر کردن ،این اشکال این مثالها اشکال بر حدوث عند الحدوث نیست ،اگر این مثالها هم درست باشد اشکال بر ظهور جمله شرطیه درفعلیت جزا عند فعلیت شرط است اصلا،آن یک بحث دیگه است ،آن حتی ثبوت عند الثبوت هم زیر سوال میرود چون السمّ مهلکٌ اگر مراد از مهلک إهلاک بالفعل باشد نه به معنای حدوث عند الحدوثش اینجا صادق است نه به معنای ثبوت عند الثبوت، حدوث عند الحدوث یعنی که حدوث این طبیعت الان محقق شده است قبلا تحقق نداشت ، ثبوت عند الثبوت یعنی اینکه از قبل هم ممکن است تحقق داشته باشد ، السمّ مهلک که شما میگید در جایی که یک عامل دیگه ای باشد سم جنبه هلاک کنندگی ندارد این ثبوت عند الثبوت هم اینجا صادق نیست بحث اینجا این هست که مفهوم مهلک در اینجا به معنای صالح برای إهلاک است نه مهلک بالفعل ، در واقع یک ظهور دیگری را که برای اثبات عدم تداخل ما بهش نیاز داشتیم آن ظهور را نشانه رفته ایم در این تقریب نه ظهور حدوث عند الحدوث را، اینجا در واقع فرض کنید من این را شبیه جمله شرطیه بکنم که با مثالهای ما نزدیکتر باشد إذا شربت السمّ یهلکک اینجا میخواهیم بگیم که اگر شرب سم تحقق پیدا کند موت حتما لازم نیست تحقق پیدا کند ، این درواقع اهلاک که جزای ما قرار گرفته اهلاک حدوثش با شرب سم است یعنی اگر بخواهد ثابت باشد از قبل نبوده است ،تفاوت بین حدوث عند الحدوث با ثبوت عند الثبوت این است که ثبوت عند الثبوت میگه جزا در فرض تحقق شرط ثابت است چه مبدأ حدوثش با آمدن شرط باشد چه همراه شرط ایجاد شده باشد ، حدوث عند الحدوث میگه که با آمدن شرط جزا حادث میشود و از قبل نبوده است و اینحا وجود مسبوق به عدم هست خوب اینحا اصلا اصل وجودش تحقق ندارد ، اذا شربت السم یهلکک جایی که انسان دوتا چیز را بخورد همزمان هم سم خورده باشد هم خنجر توقلبش فرو رفته باشد ، یهلکک اینجا نمیتوانیم بگیم که شرب سم تو را کشته یا آن یکی چون مجموع من حیث المجموع به وصف اهلاک متصف میشوند ،هیچ جزئی از دوتا جزء به اهلاک بالفعل متصف نمیشوند اهلاک وصف هردو علی وصف الاجتماع هست ،خوب در واقع اینجا آن ظهوری که این استدلال آن را خراب کرده ظهور فعلیت الجزا هست و این میگه اینجاها جزا فعلی نیست و شأنی هست در واقع یعنی در واقع میگه اذا شربت سمّ یصلح هذا شرب أن یکون مهلکک،آن یک چیز دیگری است غیر از بحث حدوث عند الحدوث این یک مطلب ، مطلب دوم در مورد استدلالی که ایشان مطرح کردن آن این است که این مثال مهلک از مثالهایی است که غیر قابل تکرار است جزا چون اهلاک یکبار که بیشتر تحقق پیدا نمیکند ، تکرر پذیر نیست ،ممکن است آنها بگن این جزا که غیر قابل تکرر است سبب میشود که ظهور شرط در حدوث عند الحدوث زمین بخورد، ممکن است اینها بگن که خصوصیّت این مثال خاص خصوصیت دارد در فهم این مطلب خاص ، به نظرمن اینگونه مثالها را نباید نقض قرار داد روشن نیست که این مثالها عدم فهم حدوث عند الحدوث در این مثالها یا عدم فهم فعلیّت جزا مستند به حاقّ لفظ باشد ممکن است ویژگی های مورد دخالت داشته باشد دراینکه اینجا دیگه حدوث عند الحدوث نمیفهمیم ، یا فعلیّت الجزا اینجا فهمیده نمیشود، شأنیّـت الجزا فهمیده میشود ،ولی اصل قضیه این است که حدوث عند الحدوث از کجا ناشی میشود و منشأش چیست واقعا همچین ظهوری داریم ريال یا ظهور جزا در فعلیّت همچین ظهوری داریم، ظهور جزا در فعلیّت آن طبیعی است آن راحت است چون در واقع هر مفهومی وضع شده برای فعلیت خود آن مفهوم ، شأنیّت مفهوم خلاف وضع اولیه است اگر گفتیم که هذا یهلک یعنی واقعا یهلک ،نه اینکه یصلح لالاهلاک ، این خلاف وضع اهلاک است ،مطلبی که هست اینها خلاف وضع است ، قطعا مثال اذا شربت السمّ یهلکک اینجاها یک نوع تجوزی به کار رفته است و بحثی در آنجاها نیست و مجاز در کلمه هست ، اما حدوث عند الحدوث را حالا من تصور میکنم ناشی از وضع جمله شرطیه نیست ناشی از ویژگیهای جزا است بطور کلی ما نمیتوانیم حدوث عند الحدوث را اثبات کنیم، توضیح ذلک اینکه جزا گاهی اوقات مفهوم صیرورت درش هست ، فرض کنید اگر میگم اگر این اتاق بخاری درش گذاشته شود گرم میشود اینجا ظاهر گرم میشود این هست که قبل از این شرط گرم نبوده با این شرط گرم میشود یا اگر همینطوری حالا شرط هم نبود ، میگم زمان به کار میبرم ساعت چهار بعد الظهر اتاق گرم میشود یعنی چی یعنی قبل از آن نبوده این ساعت گرم میشود دیگه، هر زمانی ما فعل شدن را نسبت میدهیم آن زمان زمان حدوث گرما هست ، گاهی اوقات فعل ما هم مضمونش همین یصیر است اذا لاقی الشیئ الدم تنجّس، تنجسّ یعنی چی یعنی یصیر نجسا، یصیر نجسا این ظهور دارد در اینکه جزای ما حدوث درش خوابیده است و معمولا در جایی که جزای ما واجب تکلیفی باشد که محل بحث ما هم همین است ، واجب تکلیفی باشد از این سنخ است فرض کنید میگیم اذا زالت الشمس وجب الطهور و الصلوة در صحیحه زراره عن ابی جعفرع این تعبیر وارد شده ، وجب یعنی این با زوال شمس این وجوب تحقق پیدا میکند ، حتی اگر تعبیر فالصلوة واجب هم که جمله اسمیه هست به کار ببریم خیلی وقتها مراد این هست اذا زالت الشمس فالصلوة واجبه یعنی یصیر الصلوة واجبا ، مراد صیرورت وجوب صلوة است ،ولی اگر ما این مفهوم صیرورت را بگذاریم کنار و مفهوم کون و بودن را در جزا در نظر بگیریم فکر نمیکنم حدوث عند الحدوث استفاده بشود قبلا هم اشاره به این مثالش کردم گفتم که اگر شما بگید که اگر زید آدم بدی باشد پدر او هم آدم بدی است ،یعنی بد بودن پدر با بد بودن پسر حادث شده ؟ ظاهرا اینطوری نیست و دلیلی هم نداریم که اینجاها کلمه علم و اینجور چیزها در تقدیر بگیریم چون اینجا ها میشود تقدیر گرفت بگیم اذا علمنا بکون زید رجل سوء علمنا بانّ أباه رجل سوءٍ، این تقدیرات را میشود گرفت ولی ظاهرا نیازی نیست به این تقدیر گرفتنها این واضح نیست که اینجور جملات عرفا به نحو این تقدیر هست با همین نکاتی بود که سابقا هم ذکر کردیم که علیّـت شرط بر جزا واضح نیست تومثالها شرط علیت بر جزا ندارد ، چون اگر شرط را هم پاش را وسط بکشیم آن علیت را هم در همه این موارد میشود توجیح کرد، علی ایّ تقدیر به نظر میرسد که خصوصیّـتهای خاص جزا هست که سبب فهم حدوث عند الحدوث میشود ودر جاهایی که جزا جمله شرطیه ما جزائش احکام تکلیفیه باشد ظاهرا همه اش از این سنخ است ،همه اش این ظهور را دارد حدوث عند الحدوث ازش استفاده میشود و این مقدمه ای که مرحوم آخوند ذکر کرده اند تمام است ،من تصور میکنم اصل حدوث عند الحدوث و سایر ظهورات را در محل کلام ما که جایی هست که جزا حدوث حکم تکلیفی است پذیرفتنی است این اشکال، مرحوم آقای صدر هم یک چنین اشکالی مطرح کردن که حدوث عند الحدوث را همه جا نمیشود گفت و امثال اینها ،آقای هاشمی در پاورقی همین نکته را اشاره میکنند که اینجاها ظاهرش حدوث عند الحدوث هست درست است که حالا نمیخواهم بیشتر از این بحث را کِش بدهم ولی یک نکته ای را میخواهم عرض بکنم نکته ای که در کلمات آقایون مختلف آمده و ما هم اول بحث عرض کردیم ،آن این است که کلام مرحوم آخوند یک صورت را اصلا شامل نمیشود حدوث عند الحدوث تنها چیزی را که میرساند این است که همراه با تحقق شرط جزا هم باید تحقق پیدا کند ولی اگر دوتا شرط با هم تحقق پیدا کرد آیا باید دوبارجزا محقق بشود؟ این را که نمیرساند ،علی ای تقدیر غرض من این بحث هست که تقریب مرحوم نائینی و قوم از اساس نا تمام است تقریب آخوند هم در صورتی که شرطین در زمان واحد تحقق پیدا کنند عدم تداخل را نمیتواند اثبات کند ، آن را در تعاقب الشرطین اگر اثبات کند اثبات میکند، نه شرطینی که در زمان واحد تحقق پیدا کردن، این اشکال در کلمات معمول آقایون هست آقای بروجردی ، صدر ، حائری و ..، خوب پس بنابراین اگر ما بخواهیم روی تقریب آخوند مشی کنیم باید یک همچین قیدی به ما نحن فیه بزنیم ، قید اینکه عدم تداخل به شرطی که دوتا شرط همراه هم نباشند ، تقدم وتاخر زمانی داشته باشند، این یک نکته. ولی عرض دیگه ای من میخواهم اینجا بکنم که همه این حرفهایی که ما زدیم مبتی به یک اصل موضوعی است که اینجا وجود دارد آن اصل موضوعی این هست که این ظهور شرط در این مطالب با ظهور جزا اینها با هم تعارض میکنند فرع این است که اجتماع وجوبین محال باشد یعنی یک طبیعت نتواند دوتا وجود بگیرد ، علتی که مرحوم آخوند آن بحثها را میکردند این بود میگفتن جمله شرطیه ظهور دارد در حدوث عند الحدوث اذا اجنبت وجب الاغتسال معناش این است که وجوب اغتسال با اجناب میاد ، اذا مسست المیت وجب الاغتسال یعنی وجوب اغتسال در جمله دوم هم با مس میت میاد ، جزا هم اصل الوجوب هست لا شدّة الوجوب، ما حالا اضافه میکردیم جزا فعلیّة الوجوب هست شأنیّة الوجوب نیت ، این قیدها را اضافه میکردیم، به علاوه جزا هم اغتسال است یعنی متعلق الجزا هم هیچ قیدی ندارد ، این مجموع ظهورات با هم قابل جمع نیست ، چرا قابل جمع نیست؟ چون اگر اینها تحقق پیدا کنند لازمه اش این است که دوتا وجوب به یک طبیعت واحد تعلق گرفته باشد به صرف الوجوب اغتسال دوتا وجوب تعلق گرفته است میخواهیم بگیم این واقعا اشکال دارد که به یک دوتا وجوب تعلق گرفته است اینجا از باب اجتماع مثلین گرفتن ، اصلا در اینگونه امور اعتباری بحث اجتماع مثلین که مال امر حقیقی است میاد ؟ اینجا خلط بین حقیقت و اعتبار نیست این را در موردش فکر بفرمایید شنبه در موردش صحبت میکنیم .